

تأملی در تشیع و تسنن اصفهان

(با تأکید بر مهاجرت ابن هلال ثقفی صاحب کتاب الغارات و المعرفة به اصفهان)

محمدرضا هدایت پناه*

چکیده

تشیع و تسنن اصفهان مباحثه‌ای است که شاید زیاد مورد توجه بوده و هست. البته، تسنن این حوزه در منابع مورد تأکید قرار گرفته است؛ آن هم تسنن افراطی. از جمله گزارش‌های تاریخی که در این باره بسیار مورد توجه و استناد قرار گرفته، مهاجرت مورخ شهیر شیعی، ابن هلال ثقفی، مؤلف کتاب مشهور الغارات، است که برای تغییر افکار مردم این شهر از کوفه به اصفهان مهاجرت کرد و کتاب المعرفة خود را که در مناقب اهل بیت (ع) و منال دشمنان بود، در آنجا قرائت کرد و تا آخر عمر در همان جا ماند و از دنیا رفت. مقاله حاضر تأملی بر این موضوع دارد و نشان داده که آنچه در کوفه شایع بود، با آنچه واقعیت تفکر سیاسی - مذهبی حوزه اصفهان بوده است فاصله داشته، بلکه فضای مذهبی حاکم بر اصفهان عصر ثقفی، یعنی اواخر قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم، با گرایش تشیع و برعکس، شهرت تسنن افراطی اصفهان بوده است.

کلیدواژه‌ها: ابن هلال ثقفی، کتاب المعرفة، تسنن اصفهان، تشیع اصفهان، مناقب و مثالب.

۱. مقدمه

بدون شک، مراکز علمی و آموزشی به عنوان مهم‌ترین نهاد و ساختار تأثیرگذار بر فرهنگ و تمدن جوامع انسانی مورد توجه بوده و امروزه کشورهای پیشرفته قدرت همه‌جانبه خود را

* استادیار گروه تاریخ، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، hedayatp@rihu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۷

در پیشبرد تعلیم و تعلم می‌دانند؛ از این رو، به مراکز علمی توجه خاص دارند. مسلمانان بیش از ده قرن پیش با آموزهای دینی برگرفته از قرآن و سنت نبوی و اهل‌بیت پیامبر (ص) به این حقیقت مهم توجه داشته و نتیجه آن شکوفایی حیرت‌انگیز علمی در قرن چهارم بود که به «رنسانس اسلامی» از آن تعبیر می‌شود. این شکوفایی علمی، برخلاف برخی رفتارهای افراط‌گرایانه، نه به گروه و مذهبی خاص تعلق داشت و نه به شهر و دولتی خاص، بلکه همه در این بالندگی علمی شریک و سهم بوده‌اند. از نهضت علمی اهل‌بیت (ع) در عصر منع تدوین حدیث و تلاش همه‌جانبه صادقین (علیهم‌السلام) تا نهضت ترجمه و تأسیس دارالعلم توسط مأمون و تلاش‌های حاکمان دانش‌دوست و دانشمند حکومت‌های شیعی فاطمیان و آل‌بویه و حمدانیان. تأسیس مدارس علمی چون الازهر و نیز کتابخانه‌ها، رصدخانه‌ها و بیمارستان‌ها که در خود دانشگاه‌های علوم پزشکی را داشته و به دانشجویان آموزش‌های لازم علمی و عملی را می‌آموختند و همچنین حوزه‌های علمیه مهم کوفه، بغداد، قم، اصفهان و خراسان، نقش اصلی را در این نهضت عظیم علمی ایفای کردند.

موضوعی که قابل توجه است، نقش شیعه به عنوان گروه اقلیتی، چه از حیث جمعیتی و چه از حیث قدرت حکومتی، در این حرکت علمی است. اگر بخواهیم موضوع این نوشتار را در قرن سوم و چهارم پی‌بگیریم، مراکز شیعه‌نشین چون کوفه و قم و بخشی از بغداد حایز اهمیت است، هرچند که در قرن چهارم، شیعه از حیث قدرت سیاسی نه تنها در انزوا نیست، بلکه بر بخش‌های بسیاری از حوزه خلافت عباسی سایه انداخته و از مغرب تا شرق خلافت عباسی حکومت‌های شیعه رشد کرده‌اند.

در حوزه شرق یعنی ایران، شهرهایی به عنوان مرکز ثقل فرهنگی شناخته می‌شدند که مهم‌ترین آنها قم به عنوان پایگاه تشیع و اصفهان و خراسان به عنوان حوزه‌های علمی اهل تسنن فعال بودند. وضعیت مکتب قم از حیث حدیث و فقه و کلام روشن است که مرکز تشیع در ایران شناخته شده است. اما، مکتب اصفهان طی قرن سوم و چهارم، با توجه به اخبار ضد و نقیضی که درباره آن در منابع مشاهده می‌شود، در نوساناتی است که همین موضوع شناخت دقیق از حوزه اصفهان را حتی برای عالمان مناطق دیگر که در آن عصر می‌زیسته‌اند، با مشکل روبه‌رو ساخته بود و سبب برداشت‌های مختلفی از حیث فکری و مذهبی درباره آن شده بود. با توجه به جایگاه تاریخی اصفهان در ایران، شناخت دقیق تاریخ تحوّل فکری و سیاسی و زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در این منطقه از اهمیت خاصی برخوردار است.

۲. مقایسه‌ای میان حوزه علمیة کوفه و اصفهان از حیث تفکر مذهبی

درباره حوزه اصفهان که موضوع این نوشتار است، از جهات مختلف از گذشته تا حال، کتاب‌ها و نوشته‌های بسیاری تألیف و تدوین شده‌است. از جمله جهات مهم و بحث‌برانگیز که شاید هنوز ابهاماتی پیرامون آن وجود داشته‌باشد، تشیع و تسنن اصفهان است.

هرچند تسنن اصفهان همیشه شایع بوده و تاریخ حوزه علمیة این منطقه و گزارش‌های تاریخی و حضور علما و دانشمندان معروف سنی مذهب در این شهر مانند خاندان ابن‌منده و ابواحمد عسّال اصفهانی چنین مطلبی را تأیید می‌کند و سخنی بر آن نیست، ابهام در تشیع این شهر و تسنن افراطی آن است. این ابهام به‌نظر می‌رسد که تنها در سطح عامه نبوده، بلکه برای محدثان بزرگ و معاصران زمان شیوع تسنن اصفهان نیز وجود داشته و غلط‌انداز بوده و شواهد و قراینی این شیوع تا اندازه‌ای غلط را تأیید می‌کند.

ناچار باید به این نکته توجه داشت که چنانچه بر تشیع حوزه علمیة کوفه از ابتدا تا قرن چهارم، یعنی تا پیش از انتقال آن به بغداد، اصرار داشته‌باشیم و حضور افکار و اندیشه‌های مذهبی مخالف تشیع را در این ناحیه نیز نادیده نینگاریم، باید گفت همین موضوع درباره حوزه اصفهان نیز صادق است و می‌توان این موضوع را با دلایل و شواهد متعدد به اثبات رساند:

نخست، اینکه وقتی از تشیع کوفه سخن می‌گوییم، باید توجه داشت که تا قرن سوم و چهارم، سه گرایش قابل توجه شیعی وجود داشته است و نمایندگان این سه طیف در عرصه‌های گوناگون آموزشی اعم از فقه و حدیث و تاریخ و تفسیر و غیره فعال بوده و فهرست اسامی آنان در کتب تراجم شناخته‌شده‌است. این سه گرایش عبارت‌اند از: تشیع امامی (تشیع مذهبی)؛ متشیع (تشیع سیاسی که اهل سنت دوستدار اهل بیت را در خود جای داده است)؛ و تشیع زیدی.

حضور تشیع امامی در کوفه، به‌خصوص پس از امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، مکتب کاملاً پویا و قدرتمندی بوده که قید کوفی بودن درباره بسیاری از علمای امامی در کتاب رجال نجاشی به‌خوبی گویای مطلب مزبور است. تشیع زیدی نیز با گسترش قیام‌های علویان که مرکز ثقل آنها در عراق و کوفه بود و گرایش مردم به رهبران آنها، سبب گسترش این مکتب در عراق شده بود. تشیع سیاسی نیز که از آغاز و پس از قتل عثمان حضور داشت، بلکه نماینده اصلی و طیف گسترده تشیع در برابر عثمانی‌مذهبان شناخته‌می‌شدند.

قابل توجه اینکه چنین شناسنامه مذهبی برای پایگاه تشیع در مقایسه با شناخت تفکر

مذهبی حوزه علمی اصفهان در سطح علما و مردم قابل توجه و پیگیری است، چراکه چنین طیف سه‌گانه‌ای وقتی برای کوفه باشد و رنگ کاملاً شیعی به این شهر داده‌باشد، در صورتی که یکی از این گونه‌های شیعی در اصفهان باشد، کافی است که این شهرت سنی‌بودن، آن هم با چنین غلظتی که در برخی گزارش‌های تاریخی برای آن رقم خورده زیر سؤال برود، بلکه باید گفت با قراینی که موجود است، بعید نمی‌نماید که به این موضوع نیز دامن زده‌شده و نشانه‌های سیاسی‌بودن این تبلیغات وجود دارد.

برای دستیابی واقعیت مذهبی حاکم بر حوزه علمی اصفهان در قرن سوم و چهارم، نگاهی بر اوضاع سیاسی جهان اسلام حایز اهمیت است. در این عصر، شاهد روی کارآمدن حکومت‌های شیعی در نقاط مختلف هستیم. در ایران از یک‌سو در حوزه جغرافیایی اصفهان، تشیع مذهبی قم را داریم که در فقه و حدیث و اعتقادات بسیار فعال است، به طوری که خود دارای مکتبی خاص و مستقل و پویاست؛ و از سوی دیگر، خیزش بویه‌یان شیعی مذهب را داریم که از شمال آغاز شده و توانسته ایالت ری و جبال و خوزستان را به تصرف درآورد و پس از اندکی حتی بر خلافت عباسی دست‌اندازد و عراق را به فرمان خود درآورد. این موضوع در فعال‌شدن علمای شیعه که بتوانند اندیشه‌های خود را توسعه و گسترش دهند و بدین‌سان در فضای فرهنگی مناطق مختلف تأثیر بگذارند، حایز اهمیت است. در این عصر، اصفهان در کنار خود حوزه علمی قم را با نمایندگان قدرتمندی چون خاندان اشعری و برقی و شخصیت‌های برجسته مذهب تشیع چون شیخ صدوق و ابوالولید و صفار قمی و دیگران دارد.

در این مقایسه نباید ارتباط علمی اصفهان با دیگر نقاط مختلف جهان اسلام را که دارای حوزه‌های قوی حدیثی و فقهی و تاریخی بوده‌اند، نادیده گرفت. بسیاری از علمای بزرگ از نقاط مختلف، به‌خصوص از کوفه و بغداد و خراسان، وارد اصفهان می‌شدند که هرکدام با اندیشه‌های خاص خود مجلس درس داشتند و برخی پس از مدتی از آنجا هجرت می‌کردند و برخی تا آخر عمر در همان‌جا ساکن می‌شدند؛ چنان‌که علمای اصفهان نیز به دیگر نقاط علمی مسافرت می‌کردند. نکته قابل توجه در این مقایسه، ارتباط فکری و فقهی اصفهان با کوفه به‌نظر می‌رسد بیش از دیگر مناطق مانند بغداد و خراسان بوده‌است، چراکه درباره برخی از فقها و محدثان بزرگ این شهر به داشتن مکتب کوفی تصریح شده‌است (← ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۳/۱۳۵، ۱۳۸، ۲۱۱، ۲۶۳؛ ۴/۵۱). نگاهی به دو کتاب کهن و ارزشمند در ارتباط با تاریخ اصفهان یعنی *طبقات‌المحدثین باصفهان* اثر ابوالشیخ انصاری

اصفهانی و نیز ذکر اخبار اصفهان تألیف ابونعیم اصفهانی، نام بسیاری از این علما را فهرست کرده که در ادامه نیز به این موضوع اشاره خواهد شد.

۳. مهاجرت ثقفی از کوفه به اصفهان

موضوع دیگری که باز به اندکی پیش از فضای سیاسی مذهبی در ایران در ارتباط با حوزه علمی اصفهان بازمی‌گردد و شاید همین گزارش نیز در شیوع تصور تسنن حتی متعصب و افراطی اصفهان بسیار بازگو می‌شود، جریان مهاجرت مورخ شهیر شیعی یعنی ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد بن سعید معروف به ابن هلال ثقفی (م. ۲۸۳) به اصفهان است. بر اساس این گزارش، وقتی ثقفی کتاب *المعرفة* را نوشت که در مناقب اهل بیت (علیهم‌السلام) و مثالب برخی از صحابه بود و خواست آن را در کوفه قرائت کند، مشایخ کوفی به دلیل فضای سیاسی حاکم بر کوفه (قرن سوم)، او را از این کار بازداشتند. ثقفی از آنان پرسید که کدام شهر از تشیع دورترند؟ گفتند: اصفهان. وی قسم یاد کرد که کتاب *المعرفة* را جز در اصفهان روایت نکند و این سبب هجرت او به اصفهان شد. احمد بن خالد برقی و علمای بزرگ قم وقتی خبر او را دریافتند، با هیبتی از علمای بزرگ قم به اصفهان رفته و از او خواستند تا به قم بیاید، اما ثقفی نپذیرفت و در همان‌جا تا آخر عمر باقی‌ماند تا اینکه سال ۲۸۳ در اصفهان درگذشت (نجاشی، ۱۴۱۶: ۱۷؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۳۷). ابونعیم ضمن وصف ابراهیم به غلو در تشیع (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۴: ۱/۱۸۷)، از برادر کوچکتر ثقفی یعنی علی بن محمد بن سعید ثقفی نیز نام برده که یک سال پیش از برادر خود در اصفهان از دنیا رفته است (همان: ۷/۲) و برادر دیگر ابراهیم، جعفر بن محمد بن سعید ثقفی است (همان: ۱/۲۴۴). این موضوع نشان‌دهنده مهاجرت علمی و خانوادگی اصفهانی‌ها از کوفه است، او را در این مهاجرت علمی همراهی کرده‌اند و این در حالی است که برادرش علی او را به دلیل تغییر مذهب زیدی به امامی از خود طرد کرده بود (سمعانی، ۱۴۰۸: ۱/۵۱۱؛ ابن حجر، ۱۳۹۰: ۱/۱۰۳). بنابراین، با توجه به گزارش مزبور احتمال اینکه ابراهیم توانسته برادر خود را نیز امامی کرده و از این رو همراه او به اصفهان آمده باشد، دور از ذهن نیست و یا اینکه علی پیش از ابراهیم به اصفهان مهاجرت کرده که این موضوع با توجه به سؤال ثقفی از مشایخ کوفی که نشان‌دهنده ناآشنایی وی از اصفهان است، سازش ندارد.

به هر حال، این گزارش همیشه مورد استناد تسنن اصفهان بوده است، اما نکاتی در این گزارش دارای ابهام است که می‌تواند شاهدی بر تشیع بخش قابل توجهی از اصفهان باشد.

نکته نخست اینکه در منابع تاریخ هیچ اشاره‌ای به تاریخ مهاجرت ثقفی به اصفهان نشده، اما با توجه به دعوت علمای قم از جمله احمد بن محمد بن خالد برقی، به نظر می‌رسد این موضوع باید پیش و یا اندکی پس از سال ۲۷۰ باشد، زیرا وفات برقی را ۲۷۴ و یا پیش از ۲۸۰ گفته‌اند (نجاشی، ۱۴۱۶: ۷۷). به طور کل، در قرن سوم هجری شاهد مهاجرت افراد قابل توجهی از علمای شیعه کوفه به مرکز ایران به خصوص قم هستیم که از ظهور جریان خاصی در قرن سوم در کوفه حکایت دارد؛ علمایی چون حسن بن سعید اهوازی و برادرش حسین بن سعید که هر دو از اصحاب خاص امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام و از دانشمندان و نویسندگان امامی مذهب بوده‌اند (طوسی، ۱۴۱۷: ۱۱۲؛ طوسی، ۱۴۱۵: ۳۵۵؛ نجاشی، ۱۴۱۶: ۵۸؛ حلی، ۱۴۱۷: ۱۱۴) و یا مانند احمد بن اسماعیل بجلی اهوازی قمی ملقب به سمکه (م. حدود ۳۳۰) (باشا بغدادی، بی‌تا: ۶۰ / ۱). بنابراین، مهاجرت ثقفی به اصفهان و نه قم، گویای یک حرکت جهادی در عرصه تبلیغ تشیع در مرکز ایران است؛ نکته دوم اینکه چگونه کتابی که فضای شیعی حاکم بر کوفه اجازه قرائت آن را به ثقفی نداده، به راحتی فضای سنی زده اصفهان آن هم متعصب و دور از اهل بیت (ع)، این اجازه را به او بدهد که راهی آن دیار شود؟! اگر بگوییم این از شجاعت مثال‌زدنی ثقفی بوده، فقط یک طرف قضیه را حل کرده‌ایم، ولی طرف دیگر قضیه، حوزه علمیه اصفهان است که به راحتی اجازه داده‌باشند یک عالم شیعی که از مذهب زیدی به امامی تغییر عقیده داده و به تعبیر آنان رافضی محسوب می‌شود، فضای علمی اصفهان را در اختیار خود بگیرد و مجلس درس حدیث مثالب و مناقب داشته‌باشد!

نکته سوم اینکه چنین شهری با این اشتها سنی بودن و دوری از اهل بیت (علیهم‌السلام) چگونه در برابر این حرکت فرهنگی معارض خود، هیچ عکس‌العملی در تاریخ از آن گزارش نشده است؟! یعنی، آیا مثالب خلفا به خصوص شیخین برای آنان مهم نبوده است؟! و کتابی که در تعارض با اندیشه‌های مذهبی آنان نوشته شده و اساساً هدف از انتخاب آن شهر برای تغییر افکار مذهبی آن دیار بوده، این حوزه علمیه در خواب فرورفته که از فعالیت یک عالم رافضی آگاه نشده بودند؟! به یقین چنین نبوده است. حضور هیئت بلندپایه علمای قم در اصفهان برای دعوت از ثقفی به قم به یقین در اصفهان انتشار و در محافل علمی آنجا بازتاب داشته است و همه نگاه‌ها را به ثقفی و اهداف مهاجرت از کوفه به اصفهان معطوف کرده است.

با این وصف، چگونه است که برای ثقفی اوضاع و شرایطی چون نسائی، محدث شهیر

و پر آوازه اهل سنت، به وجود نیامده که وی تنها حاضر به نقل فضیلتی برای معاویه در شام نشد و از این رو، از سوی متعصبان شامی چنان مورد ضرب و شتم قرار گرفت که وقتی از آنجا به مکه رسید، بر اثر همان ضربات جان باخت (ذهبی، ۱۴۱۰: ۱۴/۱۳۲)!

نمونه دیگر، ابوجعفر طبری مورخ مشهور است که وقتی برای تعدیل افکار دو گروه شیعه و اهل سنت، در بغداد به نقل فضایل علی (ع) و در آمل به نقل فضایل ابوبکر پرداخت، مورد تنفر دو گروه قرار گرفت (یاقوت حموی، ۱۴۰۸: ۱۸/۸۴-۸۶). وی همچنین با نوشتن کتاب *الولایه و فضایل امیر المؤمنین (ع)*، از سوی حنابله به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و مجلس درس او را تعطیل کردند و حتی به خانه او هجوم بردند و آن را چنان سنگسار کردند که تلی از سنگ خانه او را فراگرفت و از ترس آنان، ممنوع الملاقات شد و پس از وفات نیز در خانه اش دفن شد (همان: ۱۸/۴۰، ۴۳، ۵۷-۵۸؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۷/۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۱/۱۵۷).^۱ نمونه دیگر از عکس العمل در برابر چنین فعالیت‌هایی، ابن زبیر (حافظ ابوسلیمان محمد بن عبدالله م. ۳۷۹)، قاضی دمشق است که در جامع دمشق مجلس درس داشت و داستان خود و ده نفری را که در جامع دمشق به نقل فضایل علی (ع) مشغول بودند و مورد هجوم و حمله مردم ناصبی شام که نزدیک به صد نفر می‌شدند، نقل کرده است (ذهبی، بی تا: ۲/۷۰۰؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۳/۶۲۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۱/۱۴۰). همه این افراد از بزرگان فقها و محدثان اهل سنت بودند و با این حال، نقل فضایل یکی از مشهورترین اصحاب رسول خدا (ص) چنین بازخوردهایی برای سنی‌های متعصب داشته است؟!

تفاوت فاحش دیگر این افراد با موضوع تقفی، اینکه هیچ کدام از این علما روایتی در باب مثالب، آن هم شیخین، و یا دیگر اصحاب رسول خدا (ص) نگفته و نوشته بودند، بلکه فقط مناقب امیر المؤمنین (ع) بود! یعنی، چیزی که مورد تأیید بسیاری از فریقین است؛ مگر اینکه فرض بر آن باشد که تقفی وقتی فضای بسته اصفهان را دیده، نتوانسته مثالب را روایت کند و تنها به مناقب بسنده کرده است. اگر چنین فرضیه‌ای هم صحیح باشد، که هیچ نشانی از آن در دست نیست، باز در اصل موضوع تفاوتی حاصل نمی‌آورد، زیرا نخست، مگر تقفی چنین فضای حاکم بر اصفهان را پیش بینی نکرده بود که این راه طولانی را از عراق تا ایران طی نماید و بیاید فقط مناقب را تدریس نماید؟! و چرا تا آخر عمر در اصفهان باقی ماند و به درخواست علمای قم برای حضور در حوزه علمیه قم پاسخ رد داد؟!!

دوم، اگر فقط توانسته باشد مناقب را هم روایت کند، باز این فضا برخلاف آن چیزی است که در کوفه به او گفته‌اند و علی القاعده مانند نسایی و طبری و ابن زبیر بایستی با تشش

۱۴۰ تأملی در تشیع و تسنن اصفهان؛ با تأکید بر مهاجرت ابن هلال ثقفی ...

روبه‌رو می‌شد؛ یعنی، تنش و تضاد تنها با ذکر مثالب نیست، بلکه وقتی روایات مناقب انتشار داده‌شود که مضامین آنها با ذهنیت سیاسی - مذهبی آنان هم‌خوانی نداشته‌باشد، بایستی حوادثی را به دنبال آورده‌باشد، چراکه مضامین برخی از مناقب کمتر از مثالب نیست و یا کاملاً در تضاد با افکار رایج اهل سنت درباره شیخین است.

برای آشکارشدن این مطلب نیاز به آگاهی بر متن روایات کتاب *المعرفة* است، اما از آنجا که این کتاب موجود نیست، باید به تکه‌هایی از آن که در منابع دیگر آمده و نیز از شاگردان اصفهانی ثقفی، به مضمون روایات *المعرفة* دست‌یافت.

برای قسمت نخست می‌توان به شیخ صدوق اشاره کرد که بخشی از روایات مناقب را به روایت از ثقفی در *خصال و امالی* آورده و در *امالی* در آغاز مجلس بیست‌ویکم به کتاب *المعرفة* تصریح کرده است. صدوق این رساله را به نقل از پدرش از عبدالله بن حسن مؤدب از احمد بن علی اصفهانی و احمد بن علویه اصفهانی از ثقفی روایت کرده‌است (برای نمونه ← صدوق، ۱۴۱۷: ۶۳، ۱۴۹، ۲۸۴، ۳۲۴، ۳۹۲، ۴۴۲، ۵۵۹، ۵۶۴، ۶۸۵، ۷۳۰، ۷۵۴، ۶۹۲؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱۷۰، ۱۷۱، ۴۰۳، ۴۹۶. نیز صدوق سند این رساله را در ابتدای *من لا یحضره الفقیه* نیز آورده است ← صدوق، ۱۴۰۴: ۱/۴ (۵۱۴). همچنین، ابن طاووس بخشی از کتاب *المعرفة* را در کتاب *الیقین* آورده‌است. وی ذیل باب ۴۴ تا ۵۶ با عنوان «تسمیه مولانا علی امیرالمؤمنین سماه سید المرسلین»، ۱۵ روایت به نقل از *المعرفة* آورده که رسول خدا (ص) علی (ع) را به امیرالمؤمنین ملقب کرده‌اند (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۹۷-۹۹؛ ۱۹۳-۲۰۹). طبرسی نیز در *اعلام‌الوری* مناقبی را به نقل از *المعرفة* آورده‌است (طبرسی، ۱۴۱۷: ۱/۳۶۵).

این مناقب که زیاد و بسیار قابل توجه است، دارای مضامین بسیار مهمی است؛ به‌خصوص روایاتی را که ابن طاووس نقل کرده‌است، به طوری که اگر نبود آگاهی بر سفر ثقفی به اصفهان، چنین می‌نمایند که وی این مناقب را تنها در قم ارائه داده‌است؛ برای نمونه تنها به دو روایت از رسول خدا (ص) در شأن علی (ع) بسنده می‌شود:

۱. عن علی علیه السلام أنه دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله و عنده أبوبکر و عمر، فجلس بین رسول الله و عائشة. فقالت: ما وجدت لاستک مجلساً غیر فخذی أو فخذ رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: مهلاً، لا تؤذینی فی أخی فإنه أمير المؤمنين و سید المسلمین و أمير الغر المحجلین يوم القيامة، يقعه الله علی الصراط فيدخل أولیائه الجنة و أعدائه النار (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۱۹۵).

۲. عن نافع مولى عائشة قال: كنت خادماً لعائشة و أنا غلام أعاطيهم إذا كان رسول الله صلی

الله علیه وآله عندها. فیینا رسول الله صلی الله علیه وآله عند عائشة إذ جاء جاء فدق الباب. فخرجت إليه فإذا جارية معها إناء مغطی، فرجعت إلى عائشة فأخبرتها، فقالت: أدخلها. فدخلت فوضعت بين يدي عائشة، فوضعت عائشة بين يدي رسول الله صلی الله علیه وآله، فمد يده يأكل. ثم قال: ليت أمير المؤمنين و سيد المسلمين يأكل معی. قال عائشة: و من أمير المؤمنين؟ فسكت، ثم أعاد فسألت فسكت. ثم جاء جاء فدق الباب فخرجت إليه فإذا علی بن ابی طالب، فرجعت إلى النبی صلی الله علیه وآله و أخبرته. فقال: أدخله، فدخل علی علیه السلام. فقال: مرحبا و أهلا لقد تمنيتك حتی لو أبطأت علی لسألت الله أن یجئ بک، اجلس فكل فجلس فأكل، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: قاتل الله من یقاتلك و من یعادیک. قالت عائشة: و من یعاده؟ قال: أنت و من معک! أنت و من معک (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۱۹۹-۲۰۱).

۳. و مناقب دیگرى چون: «علی افضل من ترک بعدی»؛ «من فضل احدا من اصحابی علی علی فقد كفر»؛ «حب علی ایمان و بغضه كفر»؛ «علی قسیم النار و الجنة»؛ «یا علی ما من عبد لقی الله یوم یلقاه جاحدا لولایتک الا لقی الله بعباده صنم او وثن» (← صدوق، کتاب‌های پیشین). در این مناقب و مانند آنها - به جز روایت دوم - هر چند نامی از خلفا و دیگر صحابه در آن دیده نمی‌شود، مضمون آنها به گونه‌ای است که به اصطلاح ضمیر مرجع خود را پیدا خواهد کرد و از این رو هر کدام به تنهایی می‌توانسته در فضای تعصب سنی اصفهان حادثه آفرین باشد.

سوم، با توجه به روایت مثالب به نقل از اصفهانیان از ثقفی، می‌توان چنین به دست آورد که ثقفی دقیقاً همان کتاب/المعرفة را به تمامه در اصفهان روایت کرده است که به عنوان نمونه باز از همان رساله‌ای که شیخ صدوق به نقل از پدرش از طریق احمد بن علی و احمد بن علویه که راوی کتاب‌های ثقفی هستند، چنین آمده که ثقفی به سند خود آورده که عمر در واپسین لحظات عمر خود به پیمانی اقرار کرده که بر اساس آن نگذارند علی (ع) و هیچ‌یک از اهل بیت (ع) پس از پیامبر (ص) به خلافت رسند و از این موضوع، عمر سه بار در آن لحظات توبه کرده است (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۷۰ و ۱۷۱).

بیان چنین مناقبی و بلکه همراه با مثالب، آن هم با این صراحتی که در آنها مشاهده می‌شود، اولاً، اگر اطمینان کامل به صحت اسناد چنین روایاتی نبود، بسیار بعید می‌نمود که ثقفی بتواند با توجه به حضور استوانه‌های علمی اهل سنت اصفهان مانند طبرانی و ابن‌منده و دیگران آنها را روایت کند، چراکه ثقفی برای اتمام حجت، روایات کتاب را غالباً به نقل از روایان مورد وثوق اهل سنت آورده (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۲۰۹) و چنان به صحت اخبار آن

۱۴۲ تأملی در تشیع و تسنن اصفهان؛ با تأکید بر مهاجرت ابن هلال ثقفی ...

اطمینان داشته که علمای اصفهان را به مباحله بر سر این موضوع فراخوانده است (همان جا). این اظهار اعتقاد تشیع مذهبی، علمای اهل تسنن اصفهان را چنان مجاب کرده که نتوانسته‌اند کوچک‌ترین آزاری به او برسانند. در حالی که اندکی پیش از این زمان، محدث مشهوری چون ابوالولید عبدالله بن محمد کنانی وقتی به تشیع تغییر مذهب داد و خلافت ابوبکر را منکر شد، عبدالعزیز بن دلف، والی اصفهان، مشایخ شهر از جمله ابومسعود رازی (م. ۲۵۸)، محمد بن بکار (م. ۲۶۵)، محمد بن الفرج و زید بن خرشۀ را در مجلسی جمع کرد و با او مناظره کردند و چون ابوالولید به انصراف از عقیده خود حاضر نشد، چهل تازیانه بر او زدند (ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۲/ ۳۲۹-۳۳۰)؛

دوم، بر اساس پیش‌فرض تسنن افراطی اصفهان، علی‌القاعده چنین مجلس درسی نمی‌توانسته بدون حادثه باشد! در حالی که بیان شد، مهم‌ترین حادثه دعوت ثقفی به مباحله بوده است. این مباحله به نظر می‌رسد باید پس از جلسات و نشست‌های متعدد پیرامون مباحث و روایاتی باشد که ثقفی آنها را تدریس می‌کرده و در اصفهان انتشار می‌یافته است. با توجه به مطالب بالا، می‌توان گفت که حوزه علمی اصفهان به آن گونه هم که شایع شده نبوده و بلکه برخلاف کوفه و بغداد از تنش‌های مذهبی با آن وسعتی که در تاریخ ثبت شده دور بوده است و البته این بدان سبب نبوده که در کوفه و بغداد گروه‌های مختلف مذهبی حضور داشته و در نتیجه درگیری مذهبی رخ می‌داده، اما در اصفهان همه یک‌دست و دارای تسنن بوده‌اند، بلکه اولاً اگر چنین می‌بود با حضور ثقفی تنش بایستی به وجود می‌آمد و دوم اینکه، با توجه به زمینه‌های تشیع در اصفهان و تلاش‌های امثال ثقفی و شاگردان فعال او چون احمد بن علویه اصفهانی، احمد بن علی اصفهانی و علی بن عبدالله بن راشد اصفهانی و بلکه اهل تسنن اعتدالی محب اهل بیت (ع) چون طبرانی، ابومسعود رازی اصفهانی و ابونعیم، شاهد گسترش تشیع و یا حداقل تسنن محب اهل بیت (ع) در همین قرن و نزدیک آن هستیم.

۴. علمای شیعه و علمای اعتدالی اهل سنت اصفهان معاصر ثقفی

درباره علمای شیعه اصفهان و از شاگردان ثقفی می‌توان از احمد بن علویه (۲۱۲-۳۱۲ یا ۳۲۰) معروف به ابن الاسود و یا ابوالاسود نام برد که راوی تمام کتاب‌های ثقفی از جمله کتاب المعرفة است (← طوسی، ۱۴۱۷: ۳۸؛ طوسی، ۱۴۱۵: ۴۱۲؛ آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۱۰/ ۲۵۸؛ ۱۴/ ۲۶۴). وی از علما و محدثان بسیار بزرگ امامیه و ادیب و لغوی و

شاعر بوده، به طوری که بزرگان امامیه چون شیخ القمیین ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید (م. ۳۴۳) و فقیه الطائفه سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری (م. ۲۹۹ یا ۳۰۰) و حسین بن محمد بن عمران اشعری استاد کلینی بر او اعتماد کرده و از او روایت نقل کرده‌اند (← امینی، ۱۳۶۶: ۳/ ۳۴۷-۳۵۱). ابوالاسود علاوه بر کتاب الاعتقادات، رساله‌ای در مدح امیرالمؤمنین (ع) در هزار بیت با نام الفیه و المحبره نوشت و چنان اثری از خود برجای گذاشت که وقتی ابوحاتم سجستانی آن را دید، به برتری و تأثیر عمیق آن اقرار کرد (حلی، ۱۴۱۱: ۱۰۴-۱۰۵). نجاشی و نیز علامه امینی به مناسبت یادکردن از شاعرانی که درباره غدیر شعر سروده‌اند، از غدیریّه او نام برده‌اند. همچنین، سید محسن امین و بسیاری از تراجم‌نگاران شیعه و اهل سنت، شرح حال او را آورده و به بزرگی از او یاد کرده‌اند (نجاشی، ۱۴۱۶: ۸۸؛ امینی، ۱۳۶۶: ۳/ ۳۴۷؛ امین عاملی، ۱۴۰۳: ۳/ ۲۲-۲۶؛ یاقوت حموی، ۱۴۱۴: ۱/ ۴۰۷-۴۰۹؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۸۸/ ۷).

همچنین، می‌توان از احمد بن علی یاد کرد که صدوق در آغاز سند از او نام برده، اما شرح حال او دانسته نشد و البته احتمال داده شده که علی تصحیف علویه است و همان ابو جعفر علویه اصفهانی یاد شده است و شاهد آن اینکه برای او نیز کنیه ابو جعفر آمده است (نمازی، ۱۴۱۲: ۳۷۰).

درباره تلاش علمای اهل سنت اعتدالی گزارشی وجود دارد که بسیار شبیه موضوع تقفی است و از نظر زمانی اتفاقاً با هم معاصرند و آن هم درباره شیخ ابومسعود احمد بن فرات بن خالد بن مسعود رازی اصفهانی (م. ۲۵۸) است. وی از حفاظ بزرگ حدیث اهل سنت است که با عظمت از دانش فراوان او یاد شده و احمد بن حنبل او را بسیار محترم می‌شمرد. وی سفرهای بسیاری برای کسب حدیث و علم به مناطق مختلف داشت، ولی در اصفهان ساکن شد و به محدث اصفهان لقب گرفت (ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۲/ ۲۵۴؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۴: ۱/ ۸۲؛ ذهبی، ۱۴۰۶: ۱۲/ ۴۸۰-۴۸۶). درباره علت این امر آغا بزرگ طهرانی ذیل نوشته‌ای از او با نام «مقاله فی مناقب امیرالمؤمنین (ع)» بیان می‌دارد که وقتی وی برای حج به اصفهان رسید و دید که بر منابر این شهر به امیرالمؤمنین (ع) سب می‌گویند، هدایت مردم آنجا را بر انجام حج واجب تر شمرد و به مدت چهار سال در مسجد جامع عتیق رنگرزان اصفهان مجلس درس برپا کرد و به نقل فضایل علی (ع) پرداخت؛ اما وی در آغاز نامی از آن حضرت نمی‌برد و تنها با بیان «یکی از اصحاب رسول خدا (ص) دارای چنین و چنان مناقبی است» به او اشاره می‌کرد تا اینکه به اصرار مردم نام

۱۴۴ تأملی در تشیع و تسنن اصفهان؛ با تأکید بر مهاجرت ابن‌هلال ثقفی ...

آن حضرت را فاش کرد (آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۲۱/ ۴۰۵) و مخاطبان مجلس درس ابومسعود از عملکرد خود بسیار خجل و پشیمان شدند، به طوری که گفته شده برخی از این ندامت مردند (موحد ابطیحی، ۱۴۱۸: ۱/ ۱۰۸). در این رساله از او به شهید یاد شده که احتمال داده شده وی به تحریک برخی ناصبی‌ها کشته شده باشد (آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۲۱/ ۴۰۵)، ولی هیچ‌یک از منابع اهل سنت به این گزارش و به‌خصوص شهادت او کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده‌اند.

بدیهی است که از نظر آغابزرگ طهرانی، ابومسعود از شیعیان بوده که او را در فهرست مؤلفان شیعه آورده است، ولی با توجه به آنچه علمای اهل سنت درباره او گفته‌اند، باید او را از علمای اهل سنت ولی محب اهل‌بیت (ع) دانست، به‌خصوص که از وی نقل شده که گفته است: من دوست دارم در راه دوستی ابوبکر و عمر بمیرم (ذهبی، ۱۴۰۶: ۱۲/ ۴۸۱).

این گزارش هرچند سب امیرالمؤمنین (ع) را بر روی منابر اصفهان بیان داشته، معلوم نیست چرا هیچ‌یک از منابع اهل سنت به این جریان کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده‌اند؟! با این حال، ذیل روایت که بیان داشته ابومسعود به اشاره و بدون تصریح به نام علی (ع) به نقل فضایل او پرداخته، بیانگر فضای حاکم بر اصفهان است که برای ثقفی نیز بوده که موضوع مثالب به مراتب حساسیت بیشتری داشته و باید بازخوردهای تنیدی در اصفهان به دنبال داشته باشد، اما چرا به کوچک‌ترین حادثه‌ای که برای ثقفی، چنانچه به وجود آمده، به اشاره هم در منابع نیامده است؟! این مطلب نشان می‌دهد که گزارش ابومسعود گویای بخشی از فضای مذهبی و فرهنگی حاکم بر اصفهان بوده و موضوع منبر و انتهای گزارش قرینه و بلکه دلیل آن است که در ادامه توضیح آن خواهد آمد.

اساساً، امکان ندارد تسنن اصفهان با آن شیوع و کیفیتی که در گزارش ثقفی و ابومسعود رازی و یا برخی دیگر از اخبار آمده، به راحتی اجازه بدهد که چنین کتابی تدریس و منتشر شود و سخنی از کسی در اعتراض بلند نشود. بنابراین، یا باید آن صورت‌های مختلف پیشین را پذیرفت که باز تسنن افراطی ناصبی حاکم بر اصفهان را به چالش می‌کشاند؛ و یا در این شایعه با آن کیفیت تردید کرد. اتفاقاً به نظر می‌رسد با توجه به اخبار دیگری که از حسن اتفاق معاصر جریان ثقفی است، می‌توان گفت که انتشار ناصبی‌بودن و تسنن افراطی اصفهان برخاسته از شایعات این گروه مورد حمایت عباسیان و حاکمان بوده و جو حاکم بر اصفهان با آنچه شایع شده، فاصله داشته است.

خبر نخست که شیخ صدوق و منابع دیگر حدیث کهن آن را گزارش کرده‌اند و زمان

آن معاصر ثقفی است، دربارهٔ محدث شهیر اهل سنت، طبرانی (سلیمان بن احمد، م. ۳۶۰) صاحب معاجم ثلاث (المعجم الكبير، المعجم الاوسط، المعجم الصغير) است. وی رساله‌ای که بسیار طولانی است، در باب فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) در اصفهان نوشت که بر اساس آن، طبرانی با سند خود که در آن به سال ۲۸۶ تاریخ خورده، داستان سلیمان بن مهران معروف به اعمش را بازگو کرده به این مضمون که: شبی منصور دوانقی او را احضار کرد و چون بی‌موقع بود بر خود ترسید و با احتمال کشته شدن، غسل و کفن و حنوط و وصیت کرد و چون به نزد منصور آمد و او آن بو را استشمام کرد، سؤال نمود و اعمش حقیقت را گفت. سپس منصور پرسید: چه مقدار حدیث در فضایل علی نقل می‌کنی؟ گفت ده‌هزار یا بیشتر. منصور گفت: به خدا برایت دو حدیث نقل کنم که بر تمام آنها برتری دارد. آنگاه دو فضیلت بسیار طولانی را نقل کرده و در پایان این گزارش آمده که منصور گفت: ای سلیمان آیا این دو حدیث را می‌دانستی؟ اعمش گفت: خیر. گفت: ای سلیمان حب علی ایمان و بغضه نفاق و الله لایحبه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق. در پایان این خبر آمده که اعمش پس از اقرار گرفتن از منصور مبنی بر اینکه قاتل حسین (ع) در جهنم است، اعتراض خود را از کشتن فرزندان علی (ع) به کنایه اظهار کرد. منصور منظور او را فهمید و گفت: الملك عقیم یا سلیمان (صدوق، ۱۴۱۷: ۵۲۰-۵۲۵؛ کوفی، ۱۴۱۲: ۵۸۹-۵۹۷؛ قاضی ابوحنیفه، ۱۴۱۴: ۳۷۱-۳۷۹؛ طبری شیعی، ۱۴۲۰: ۱۸۴-۱۸۹).

نکته قابل تأمل در این روایت، انتشار چنین رساله‌ای در اصفهان است؛ آن هم از سوی محدث بسیار بزرگ سنی که در زمان خود از حیث دانش حدیث در جهان اسلام کم‌نظیر بوده است. این عمل را باید با رساله «الولایه و فضایل علی (ع)» طبری که در بغداد منتشر کرد مقایسه کرد؛ با این تفاوت که اهل سنت بغداد با طبری برخورد جدی کرد، ولی هیچ گزارشی از عکس‌العمل اهل تسنن در برابر انتشار این رساله با طبرانی ثبت نشده است.

۵. تشیع محب اهل بیت (ع) حاکم بر اصفهان معاصر ثقفی

خبر دوم که مربوط به کمتر از نیم‌قرن بعد از ثقفی است، به‌خوبی گویای فضای مذهبی اصفهان قرن سوم و اوایل قرن چهارم است که نه‌تنها حوزه مذهبی اصفهان از تسنن افراطی به اعتدال، بلکه به تشیع کوفی تغییر یافته و این تغییر در سطح بالایی نیز بوده است.

این گزارش را نوادهٔ ابن‌مندهٔ اصفهانی یعنی ابوزکریان‌منده در رسالهٔ خود که به شرح زندگانی و مناقب طبرانی اصفهانی نوشته، آورده است. وی گوید:

ابوجعفر بن ابی السری محمد بن عبدالله بن هیثم اصفهانی در کوفه به سال ۳۲۳ (یعنی چهل سال پس از وفات ثقفی) با محدث شهیر شیعی ابوالعباس بن عقده دیدار کرد. چون ابن عقده متوجه شد که ابوجعفر از اصفهان است، از دشمنی آنان با اهل بیت (ع) شکوه کرد، ولی ابوجعفر پاسخ می‌دهد: شیخ! این سخن را نگو. الآن اصفهانیان مردمانی فاضل و متقی و از شیعیان هستند. ابن عقده گفت: شیعه معاویه؟ گفت: نه به خدا سوگند؛ بلکه شیعه علی بن ابی طالب، به گونه‌ای که هیچ‌کس نیست مگر اینکه علی (ع) از چشمان و خانواده و فرزندان نزدشان عزیزتر است (ابوزکریا بن منده، بی تا: ۱۱؛ ذهبی، ۱۴۰۶: ۱۶/۱۲۵).

این گزارش که زمان آن معاصر ثقفی است، به‌خوبی از فضای مذهبی و فرهنگی اصفهان حکایت دارد که مردم این منطقه علی (ع) را بر همه برتری داده‌اند و چنین اعتقادی می‌دانیم که یا همان تشیع مذهبی و به تعبیر رجالیون اهل سنت رافضی است و یا حداقل تشیع سیاسی است که علی (ع) را بر عثمان ترجیح داده‌اند. این اندیشه مذهبی نیز مخصوص یک محله و یا نقطه خاصی از اصفهان نبوده، بلکه ابوجعفر عمومیت موضوع را با نفی و استثنای انحصاری آورده است (ما فیهم الا من علی اعز علیه من عینه و اهله). به‌یقین، این تحول فکری و مذهبی یک‌شبه حاصل نشده است، بلکه زمینه‌ها و تلاش‌های بنیادینی را می‌طلبد تا چنین رویکرد جدیدی پدید آید.

بنابراین، معلوم می‌شود که آنچه از اصفهان در کوفه انتشار یافته با آنچه واقعیت داشته، بسیار دور بوده، به طوری که حتی برای فرد آگاه و دانشمندی چون ابن عقده تصور صحیحی از اعتقادات آن دیار حاصل نبوده است. جالب توجه اینکه ابوجعفر نزد ابن عقده می‌رفت و روایات مربوط به فضایل اهل بیت (ع) را فرامی‌گرفت. بدیهی است که مجلس درس چنین شخصی پس از بازگشت به اصفهان دارای چه سمت و سویی از حیث مذهبی خواهد بود و دقیقاً همان کاری را انجام خواهد داد که ثقفی اندکی پیشتر انجام داده و بلکه زمینه‌های چنین حوزه درسی از پیش به‌وجود آمده بود که موارد آن در تاریخ آمده و نیازی به تکرار آن نیست.

چنین گزارشی در حقیقت پاسخگوی سؤال پیشین است که چرا تدریس المعرفه در اصفهان با واکنش‌های تند و خبرسازی مواجه نبوده که گزارش شود، بلکه از مطلب پایانی این گزارش می‌توان نتیجه گرفت که تشیع حداقل به همان معنای عامی که در کوفه رواج داشته، در اصفهان میان خانواده‌ها و محله‌ها چنان رواج داشته که موضوع با تأکید بسیار زیاد بیان شده است؛ امری که شاید بتوان گفت حتی در کوفه قرن سوم و چهارم نبوده است.

تسنن محب اهل بیت در اصفهان نیز شواهد متعدد دیگری دارد که مراجعه به شرح حال برخی از آنان گویای مطلب فوق است؛ از جمله آنکه در شرح حال ابراهیم بن عیسی، عابد زاهد اصفهانی (د. ۲۴۷)، آمده است که وی در نامه‌ای که به ابو عثمان سعید بن العباس نوشت، ضمن پایبندی به مذهب تسنن و سفارش اکید به اعتقاد به خلفای راشدین، در آنجا که به نام علی (ع) رسیده، او را چنین وصف کرده است:

واعلم یا أخی أن الامر جد لیس بالهزل واسأل الله أن يجعل مرافقتک مع أبی بکر الصدیق وعمر الفاروق ومع عثمان ذی النورین ومع علی بن أبی طالب أخی رسول الله و ابن عمه ختن رسولہ و سیف رسولہ یبارز الاقران بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم فهؤلاء الخلفاء الراشدون المهدیون الذین عملوا بطاعة الله و بکتابه و سنة نبیه صلی الله علیه وسلم (ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۲/ ۳۴۹).

و نیز حکم بن معبد خزاعی (م. ۲۹۵) که با وجود پایبندی به تسنن، در اشعار خود علی (ع) را چنین وصف کرده است: «ابوالحسن المرضی من افضل البشر» (همان: ۴/ ۵۳). درباره حسن بن عطاء بن یزید به گرایش‌های شیعی او تصریح شده است (همان: ۳/ ۱۲۱-۱۲۲). روایات فضایل علی (ع) و اهل بیت نیز از سوی محدثان اصفهانی معاصر تقفی (برای نمونه ← ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۳/ ۳۸۸، ۴۵۳-۴۵۴؛ ۴/ ۱۴۹، ۲۶۴) و عکس‌العمل تند درباره تبلیغات مغرضانه ابوبکر بن ابی داود سجستانی بر ضد علی (ع) که وارد اصفهان شده بود و اخراج او از اصفهان (ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۳/ ۳۰۳-۳۰۴) و حتی روایت مثالب معاویه در اصفهان (همان: ۳/ ۳۳-۳۵)؛ یعنی، امری که اهل الحدیث و حنابله بغداد در همین عصر تقفی، آن را بر نمی‌تافتند، در دو کتاب طبقات‌المحدثین باصبهان و ذکر اخبار اصبهان گویای چنین فضای فرهنگی است.

چنانچه درباره گزارش ابومسعود رازی دیگر باره تأمل شود، می‌توان گفت که او نیز مانند تقفی و دیگر اهل سنت محب، توانسته در ایجاد فضای تسنن محب اهل بیت تأثیر خود را داشته باشد: نخست، در همان گزارش آمده که سنی‌های افراطی پس از شنیدن نام علی (ع) خجل زده و حتی برخی از ندامت بمیرند؛ دوم، ورود ابومسعود به اصفهان به احتمال بسیار در سال ۲۱۳ بوده و ۴۵ سال به طول انجامیده است (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۴: ۱/ ۸۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۵/ ۱۵۶). بنابراین، چنانچه شهادت او که آغز برگ گفته و احتمال ابطی درستی باشد، نتیجه این خواهد شد که وی توانسته تأثیر بسیاری بر فرهنگ فکری - عقیدتی اصفهان بگذارد که برای ناصبی‌ها دیگر قابل تحمل نبوده است.

۶. علت انتشار تسنن افراطی اصفهان معاصر ثقفی

نکته مهم و سؤال برانگیز در گفت‌وگوی ابن عقده و ابو جعفر بن ابی‌السری، چرایی چنین شایعه است که با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر اصفهان، این شایعه چنان منتشر شده که خواص و اهل خبره‌ای چون ابوالعباس بن عقده از آن بی‌خبر باشد؟! دو مطلب به نظر می‌رسد که بتواند موضوع را روشن کند و پاسخی هرچند اجمالی به این چرایی باشد.

مطلب نخست اینکه همان‌طور که بیان شد، قرن چهارم قرن تشیع نام نهاده شده است؛ به طوری که چند حکومت شیعی مقتدر هم‌زمان در نقاط مختلف جهان ظهور کرده بودند که چنین فضایی به یقین با زمینه‌های گرایش تشیع پیش از این قرن بوده و در غیر این صورت نمی‌توانست این‌گونه وارد عرصه سیاست شود که بر عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی مذهبی نیز تأثیر گذاشته است. اما تا پیش از این زمان، دو دوره مخالف هم در حد فاصل دو قرن، در سازمان خلافت عباسی از جهت مذهبی روی داده بود: دوره نخست مربوط به زمان خلافت مأمون است که وی به شدت از مکتب اعتزال حمایت می‌کرد و خواهان برگزاری مجالس مناظره و علوم عقلی چون فلسفه و کلام بود و به همین منظور نهضت ترجمه و دارالعلم را تأسیس و راه‌اندازی کرد؛ دوره دوم، از زمان متوکل تا حاکمیت آل‌بویه بر بغداد است (۲۳۲ - ۳۳۴) که وی صددرصد مخالف اعتزال و طرفدار اهل‌الحديث بود و بر شیعه و معتزله بسیار سخت گرفت. این دو گرایش برای تاریخ شیعه دارای فراز و فرود است که با ظهور حکومت‌های شیعی مقتدر در نقاط مختلف در قرن چهارم، فضای سیاسی و مذهبی بسیار مناسبی برای شیعه به وجود آورد. نتیجه آنکه این تغییر فضای سیاسی در دو دوره به‌خوبی می‌توانست حقایق را ظاهر و پنهان کند که به دلیل حاکمیت اهل‌الحديث که اهل تسنن متعصب بودند و در دوره متوکل مورد حمایت شدید او بودند، بدیهی بود که در دیگر مناطق همین اتفاق روی داده باشد و اوضاع آن‌گونه که بوده نتوانسته خود را نمایان کند. در نتیجه، سنی‌های متعصب بیشتر در این دوره در عرصه‌های سیاسی و مذهبی بروز و ظهور داشته و همین جو نیز انتشار یافته، چنان‌که از سخن ابن عقده همین مطلب آشکار است.

بنابراین، با توجه به مطالب مزبور، آنچه در متن اجتماع اصفهان بوده با آنچه انتشار می‌یافته، می‌توانسته دو‌گونه باشد و به‌خصوص هرچه به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم نزدیک می‌شویم، حقایق خود را بهتر نشان می‌دهد. این بدان معناست که با توجه به رویکرد حاکمیت در قرن سوم، سخنگوی رسمی که از طریق منابر اعلام می‌شده، منصوبان حاکمان وقت بوده‌اند و بدیهی است که آنچه انتشار می‌یافته، کاملاً برخلاف

تشیع بوده است، ولی آنچه غیررسمی بوده و کمتر نمود داشته، آن چیزی بوده که در متن مردم حضور داشته و این نکته مهم می‌تواند پاسخی به گزارش مربوط به ابن عقده و ابومسعود رازی باشد.

مطلب دوم که با مطلب نخست نیز ارتباط دارد، گسترش اندیشه‌های مکتب اعتزال به‌خصوص در اصفهان و بغداد قرن سوم و چهارم است. در این عصر، شاهد گفت‌وگوها و مجالس تدریس و نیز تألیف کتب با چنین روشی در عرصه کلام و مباحثات فکری هستیم؛ به طوری که برخی را از نظر فقهی شیعه و از نظر اصولی و کلامی اعتزالی مذهب شمرده‌اند.

مشهور است که پیش از صدارت قاضی عبدالجبار بر مسند قضاوت در دولت آل بویه، شیخ مفید در مجلس درس او حاضر شد و چون قاضی نتوانست به اشکال شیخ پاسخ دهد، دست او را گرفت و جای خود نشاند (شوشتری، ۱۳۵۴: ۱/ ۴۶۴). هجده‌های همین گروه با زیرسؤال بردن اندیشه امامتی شیعه پیرامون غیبت امام زمان (عج) بود که شیخ صدوق را به تألیف *اکمال‌الدین* واداشت و مناظره او در مجلس رکن‌الدوله مشهور است (صدوق، ۱۴۰۵: ۸۷-۸۸).

این دو مطلب را وقتی در کنار هم بگذاریم، اوضاع فرهنگی تا حدودی به دست می‌آید که مکتب اعتزال با توجه به دو اصل عدل و توحید نزدیکتر از مکتب اهل‌الحديث به تشیع بود که در زمان مأمون اعتزال رشد و انتشار یافت، ولی پس از روی کار آمدن متوکل و گرایش او به اهل‌الحديث و حنابله ورق برگشت و این بار اهل‌الحديث معتقد به جبر و تشبیه در بغداد فعال شد؛ اما بار دیگر در قرن سوم و به‌خصوص اوایل قرن چهارم زمینه برای گروه معتزله و تشیع با روی کار آمدن حاکمان شیعی مذهب به‌خصوص در عراق و ایران رشد و توسعه دوباره یافت. در ارتباط با فضای اعتزالی اصفهان نیز گزارشی در دست است که به‌خوبی گویای مطلب مزبور است.

یحیی بن منده در تاریخ اصفهان گوید: عمویم عبدالرحمن مدت‌ها نزد ابو عبدالله باوردی عبدالله بن محمد بن عقیل می‌رفت که به مکتب اعتزال به شدت علاقه و گرایش داشت. در این مدت او دو جزء حدیث از باوردی نوشت، اما وقتی از او شنید که هرکس مذهب اعتزال را نداشته باشد مسلمان نیست آن دو جزء را پاره کرد و از بین برد (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۸/ ۳۷۵). ذهبی نیز به انتشار گسترده مکتب اعتزال در عراق و ایران تصریح کرده است (همان: ۲۸/ ۳۷۵). این مطلب را درباره اصفهان می‌توان از اشعار حکم‌بن معبد خزاعی (م. ۲۹۵)

۱۵۰ تأملی در تشیع و تسنن اصفهان؛ با تأکید بر مهاجرت ابن هلال ثقفی ...

به خوبی دریافت که به سبب انتشار مکتب اعتزال، وی در مقابل، اعتقادات اهل الحدیثی خود را درباره تشبیه و رؤیت خدا در روز قیامت و قدیم بودن قرآن و اعراض از قدری و رافضی و ارجاء بیان کرده است (ابوالشیخ انصاری، ۱۴۱۲: ۴/ ۵۱-۵۳).

گسترش مکتب اعتزال در اصفهان نمی تواند با قاضی عبدالجبار پیوند نداشته باشد؛ به خصوص در قرن چهارم که از سوی رکن الدوله منصب قاضی القضاة ایالت جبال به وی تفویض شده بود و این ایالت شامل ری و اصفهان و قم می شد. کتاب های او به خصوص *دلایل النبوه و المغنی* نقش مهمی در گسترش اعتزال می تواند داشته باشد که سید مرتضی تنها برای رد اندیشه های او در *المغنی* کتاب *الشافی فی الامامه* را نوشت و به شبیهات او در این بخش پاسخ داد.

در این عصر، اتهام اعتزال به صاحب بن عباد که به عدل و توحید معتقد بود و در اشعار خود آن را تصریح کرده است (← بهمنیار، احمد، ۱۳۸۳: ۸۷-۹۷)، گویای ادامه همان فضای فرهنگی به وجود آمده در اصفهان است، در حالی که اولاً هر دو اصل از اصول شیعه نیز هست و اشعار صریح او در برائت از خلفای ثلاث به خوبی گویای امامی بودن صاحب و قرابت اعتزال و امامیه به هم از حیث اصول است و چنان است که تشیع اصفهان به صاحب بن عباد و فعالیت ها و مجالس درس و مباحثه های او در اصفهان منسوب شده است که تفصیل آن در جای دیگر است (بهمنیار، ۱۳۸۳: ۸۷-۹۷).

شاید، در همین فضای مذهبی اصفهان بود که دو فقیه و محدث توانا و همشهری یعنی ابو عبدالله ابن منده و ابونعیم رو در روی هم قرار گرفته و بازتاب های گسترده ای در کتب تراجم نگاری اهل سنت یافته است و عجیب اینکه هر کدام دیگری را به رفض و تشیع متهم کرده است.

در این باره از نظر علمی ابونعیم کتاب *معرفة الصحابة* خود را که رد و نقد کتاب *الصحابة* ابن منده بود، نوشت و بدون اینکه حتی یکبار از او نام ببرد، بارها با تعبیر «المتاخر» و یا «بعض المتاخرین» از او یاد کرده و آرای او را نقد کرده است (← ابونعیم، ۱۴۱۹: ۵/ ۲۵۹۲، ۲۶۸۵، ۲۸۴۶). ابن حجر (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۷/ ۳۱۶) تصریح می کند که منظور او از این عبارت ابن منده است.

ذهبی درباره منازعه این دو همشهری به هجمه های زیاد ابونعیم بر ابن منده اشاره کرده و گویا خوش نداشته وارد منازعه آن دو شود. وی گوید: ابونعیم به دلیل اختلاف مذهبی با ابن منده بسیار بر او نقد وارد کرده است و در پایان با عبارت «از خدا پوشش

عیوب و ترک هوا و تعصب را خواهانیم» (ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۲۳/۲۷)، ناراحتی خود را از ابونعیم با اشاره اظهار کرده‌است. ابن حجر نیز به این منازعه اشاره کرده است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳۱۶/۷).

از این اظهار نظر آنچه به موضوع ما مربوط می‌شود و می‌تواند گویای فضای مذهبی بر حوزه علمی اصفهان باشد، همان نکته صدر و ذیل ذهبی است که با توجه به اتهام تشیع ابونعیم، ذهبی نیز ریشه این تضعیف و نزاع را اختلاف مذهب دانسته که در پایان با اشاره، ابونعیم را به تعصب مذهبی متهم کرده‌است. شیخ بهایی و خاتون‌آبادی، که از نوادگان دختری علامه مجلسی است، به تشیع ابونعیم تصریح کرده و برای مطلب نیز شواهدی اقامه کرده‌اند (آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۳/۲۳۲؛ خوانساری، بی‌تا: ۱/۲۷۳).

البته، تنها این منازعه مذهبی میان این دو نبوده، بلکه به شاگردان و اصحاب یکدیگر نیز سرایت کرده و مثلاً، ابوزکریا یحیی بن منده مطلبی درباره ضعف سلیمان بن ابراهیم بن محمد اصفهانی از اصحاب ابونعیم آورده، اما ذهبی گوید: سلیمان صدوق است و نباید به سخنان اصحاب ابن منده درباره اصحاب ابونعیم که دشمنی میانشان ظاهر و آشکار است توجه شود (ذهبی، بی‌تا: ۳/۱۱۹۸).

این مطالب پنجره‌هایی است که فضای مذهبی حاکم بر حوزه‌های علمی اصفهان را از قرن سوم تا پنجم نشان دهد و به خوبی تأثیر آن را در قرن هفتم از گزارش طبری شاهد باشیم؛ به طوری که همان گفت‌وگوی ابو جعفر و ابن عقده و نیز منازعه مذهبی ابن منده و ابونعیم در اصفهان قرن هفتم به تصویر کشیده شده‌است.

بر اساس این گزارش، سعدالدین حسن بن علی طبری از اوضاع مذهبی اصفهان و علت نوشتن کتاب خود به نام *الاربعین یا تفضیل القرابة علی الصحابه* را چنین گزارش داده است:

در شهر اصفهان بودم و علمای آن بقعه را یافتیم که جمعی تفضیل صحابه می‌نهادند بر اهل بیت و عترت رسول علیه السلام و طایفه‌ای تفضیل عترت می‌نهادند بر صحابه. چون چنین بود این کمینه دعاگویان بر خود لازم دید دلایلی چند که مرجح طایفه دوم است نوشتن، به نقل از کتب طایفه اول و برای اثبات مطلب خود به چهل حدیث از پیامبر (ص) استناد کردم (آغابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۴/۳۶۰).

این روایت مربوط به قرن هفتم با توجه به سابقه تسنن اصفهان، نشان‌دهنده رونق تشیع در مناطق سنی‌نشین ایران است که این دگراندیشی و رویکرد را باید بخشی از آثار تلاش‌های علمی علمایی چون ثقفی دانست.

۷. نتیجه‌گیری

حوزه علمی اصفهان در قرن سوم و چهارم از مراکز مهم علمی و فرهنگی در شرق جهان اسلام بوده و در کنار حوزه علمی قدرتمند شیعی قم، از مراکز اهل تسنن بوده است. به نظر می‌رسد حضور علمای اعتدالی اصفهان و تأثیر مکتب کوفه بر اصفهان، تفکر سنی محب اهل بیت (ع) را در اصفهان قرن سوم پدید آورده است. اما، در این تحوّل فکری، نقش ثقفی و مهاجرت او از کوفه به اصفهان نقش برجسته‌ای است که توانسته با قدرت علمی خود فضایی را برای طرح دیدگاه‌های فکری تشیع امامی ایجاد کند که در کوفه توان آن را نداشته و این جهاد علمی را تا پایان عمر ادامه داده است. آنچه از قراین و شواهد برمی‌آید اینکه برخلاف شایعه تسنن ناصبی و افراطی اصفهان، باید گفت که مهاجرت ثقفی و قرائت کتاب *المعرفة* و به یقین مجالس دروس فقهی و فکری او در اصفهان و تعرض نکردن به ثقفی نشان می‌دهد که تسنن اصفهان، نه تنها برخلاف شایعه و تصور رایج بوده که حتی علمای کوفه را به غلط و اشتباه انداخته، بلکه به مراتب تصویر حوزه علمی اصفهان بهتر از حوزه علمی اهل الحدیث و حنابله بغداد بوده است.

در این میان، تأثیر تلاش علمی ثقفی از طریق شاگردانش و نیز تلاش علمای دیگر شیعه اصفهانی و یا سنی متشیع، چهره‌ای از این حوزه مهم علمی جهان اسلام در اوایل قرن چهارم برجای گذاشت که می‌توان گفت بخش قابل توجهی از آن را کاملاً دگرگون کرده و رنگ شیعی بر آن نشانده است؛ موضوعی که در قرن ششم و هفتم به خوبی در گزارش طبری نشان داده شده است.

پی‌نوشت

۱. حسین بن تمیمی گوید: وقتی از بغداد به نیشابور بازگشتم، محمد بن اسحاق بن خزیمه از من پرسید در بغداد از چه کسی حدیث شنیده‌ای؟ من اسامی اساتید خود را گفتم. گفت: آیا از طبری هم حدیث شنیده‌ای؟ گفتم: حنابله بغداد او را خانه نشین کرده و اجازه نمی‌دادند کسی پیش او رود. ← خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱/۲، ۱۶۴. البته، علل و عوامل دیگری در این موضوع بود. ← جعفریان ۱۳۷۶: ۲۳۹-۲۵۳.

منابع

ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (۱۳۹۹ق). *الکامل فی التاریخ*، ج ۷، بیروت: دار صادر.

- ابن حجر، احمد بن علي (۱۳۹۰ق). *لسان الميزان*. ج ۱، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات.
- ابن حجر، احمد بن علي (۱۴۱۵). *الاصابه في تمييز الصحابه*، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و ديگران، ج ۷، بيروت: دارالكتب العلميه.
- ابن طاووس، علي بن موسى (۱۴۱۳). *اليقين*، تحقيق انصاري، قم: مؤسسه دارالكتاب.
- ابن عساکر، علي بن الحسن (۱۴۱۵). *تاريخ مدينه دمشق*، تحقيق علي شبري، ج ۵، بيروت: دارالفکر.
- ابن كثير، اسماعيل (۱۴۰۸). *البلدانيه والنهائيه*، ج ۱۱، بيروت: دارالفکر.
- ابو الشيخ انصاري، عبدالله بن حبان (۱۴۱۲). *طبقات المحلثين باصبهان*، تحقيق عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشي، ج ۲، ۳، ۴، بيروت: مؤسسه الرساله.
- ابوزكريا بن منده، يحيى بن عبد الوهاب اصبهاني (بي تا). *جزء ترجمه الطبراني*، بي جا: بي نا.
- ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (۱۴۱۹). *معرفة الصحابه*، تحقيق عادل يوسف العزالي، ج ۵، رياض: دارالوطن.
- ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (۱۹۳۴م). *ذكر اخبار اصبهان*، ج ۱ و ۲، ليدن: بي نا.
- آغاززرگ طهراني، محمد محسن (۱۴۰۳). *الذريعه الى تصانيف الشيعه*، ج ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۴ و ۲۱، بيروت: دارالاضواء.
- امين عاملي، سيد محسن بن عبدالكريم (۱۴۰۳). *ايعان الشيعه*، ج ۳، بيروت: دارالتعارف.
- اميني، عبدالحسين (۱۳۶۶ ش). *الغدير في الكتاب و السنه*، ج ۳، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- باشا بغدادى، اسماعيل (بي تا). *هديه العارفين*، ج ۱، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- بهمنيار، احمد (۱۳۸۳). *صاحب بن عباد*، به كوشش دكتور محمد ابراهيم باستاني پاريزى، تهران: دانشگاه تهران.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۶). *اهل حديث و كتاب صريح السنه طبري*، مقالات تاريخي، دفتر دوم، قم: الهادي.
- حلي، حسن بن يوسف (۱۴۱۱). *ايضاح الاشتباه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- حلي، حسن بن يوسف (۱۴۱۷). *خلاصه الاقوال*، تحقيق شيخ جواد القيومي، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- حموي، ياقوت بن عبدالله (۱۴۰۸). *معجم الادباء*، ج ۱۸، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- خطيب بغدادى، احمد بن علي (۱۴۱۷). *تاريخ بغداد او مدينه السلام*، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، ج ۲، بيروت: دارالكتب العلميه.
- خوانسارى، محمد باقر موسوى (بي تا). *روضات الجنات*، ترجمه حاج شيخ محمد باقر ساعدى خراسان، ج ۱، تهران: اسماعيليه.
- ذهبي، محمد بن احمد (۱۴۰۶). *سير اعلام النبلاء*، تحقيق شعيب الانوط، ج ۱۴، بيروت: مؤسسه الرساله.
- ذهبي، محمد بن احمد (۱۴۰۷). *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام (عهد الخلفاء الراشدين)*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، ج ۲۳، ۲۷، ۲۸، بيروت: دارالكتاب العربى.
- ذهبي، محمد بن احمد (بي تا). *تذكرة الحفاظ*، ج ۲ و ۳، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- سمعاني، عبدالكريم بن محمد بن منصور (۱۴۰۸). *الانساب*، تحقيق عبدالله عمر البارودى، ج ۱، بيروت: دارالجنان.
- شوشترى، قاضى نورالله بن شريف الدين (۱۳۵۴ ش). *مجالس المؤمنين*، به كوشش سيد احمد عبد منافى، ج ۱، تهران: كتابفروشى اسلاميه.

١٥٤ تأملی در تشیع و تسنن اصفهان؛ با تأکید بر مهاجرت ابن هلال ثقفی ...

- صدوق، محمدبن علی (١٤٠٣). *النخصال*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- صدوق، محمدبن علی (١٤٠٤). *من لا یحضره الفقیه*، ج ٤، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- صدوق، محمدبن علی (١٤٠٥). *کمال الدین و تمام النعمه*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- صدوق، محمدبن علی (١٤١٧). *الامالی*، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، قم: مؤسسه البعثه.
- صفدی، خلیل بن ابیک (١٤٢٠). *الوافی بالوفیات*، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، ج ٧، بیروت: دار احیاء التراث.
- طبرسی، فضل بن حسن (١٤١٧). *اعلام الوری باعلام الهدی*، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث.
- طبری شیع، عمادالدین محمدبن علی (١٤٢٠). *بشارة المصطفی لشیعہ المرتضی*، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، محمدبن الحسن (١٤١٥). *الرجال*، تحقیق شیخ جواد القیومی، مؤسسه النشر الفقاهة.
- طوسی، محمدبن الحسن (١٤١٧). *الفهرست*، تحقیق شیخ جواد القیومی، مؤسسه النشر الفقاهة.
- قاضی ابوحنیفه، محمدبن نعمان تمیمی (١٤١٤). *شرح الاخبار فی مناقب الائمة الاطهار*، ج ٢، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- کوفی، محمدبن سلیمان (١٤١٢). *مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)*، تحقیق شیخ محمد باقر المحمودی، ج ٢، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
- نجاشی، احمدبن علی (١٤١٦). *رجال النجاشی*، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نمازی، علی (١٤١٢). *مستدرکات علم الرجال*، تحقیق حسین بن علی نمازی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.